

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقاید مذهبی ابو منصور اصفهانی: کتاب المناهج

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
با تصحیح و مقدمه نصرالله پورجوادی

مقدمه مصحح

المناهج و مقایسه آن با المنهاج

در میان آثارى که از صوفى حنبلى ابو منصور معمر اصفهانى (متوفى ۴۱۸) به جا مانده است دورساله نسبتاً کوتاه هست که نویسنده در آنها عقاید مذهبی خود را به طور خلاصه بیان کرده است. یکی از این دو اثر کتاب المنهاج است که ما قبلاً آن را تصحیح و چاپ کرده ایم. اثر دیگر که در اینجا به چاپ رسیده است کتاب المنهاج بشاهد السنه و نهج المتصوفه است که ما آن را به اختصار کتاب المناهج یا المناهج خواهیم خواند.

دورساله یا کتاب المنهاج و المناهج هر چند که از لحاظ نام و تا حدودی محتوا با هم شباهت دارند دو اثر متفاوتند. از حیث صورت، کتاب المنهاج اثر یکدستی نیست. همان طور که در مقدمه خود به تصحیح المنهاج گفتیم^۲، این اثر از سه قسمت متفاوت تشکیل شده است. قسمت اول درباره مسائل فقهی و کلامی است، قسمت دوم توصیه‌هایی است صوفیانه، و قسمت سوم شرحی است از اسامی مشایخ و پیشوایان مؤلف و طریقه صوفیانه او. این سه قسمت در نام کامل این اثر که کتاب المنهاج والمسائل والوصیه است منعکس شده است. اما کتاب المنهاج اثر کاملاً یکدستی است و مؤلف در آن، از ابتدا تا انتها، از یک چیز سخن گفته است و آن عقاید ظاهری یا مذهبی اوست، مطابق مذهب حنبلی.

صرف نظر از اختلاف المنهاج و المناهج از حیث صورت، محتوای آنها تا حدودی به هم شباهت دارد. این شباهت میان قسمت اول و سوم از کتاب المنهاج با کتاب المناهج است. در قسمت اول از کتاب المنهاج، ابومنصور هشت مسأله اعتقادی، از جمله مسأله شهادت و ایمان و رؤیت خدا در آخرت و واجب بودن نماز جمعه و غیره، را شرح می‌دهد. عقایدی که ابومنصور در این قسمت بیان می‌کند عقاید صوفیانه و عرفانی نیست، بلکه عقاید ظاهری یا مذهبی اوست. در کتاب حاضر، یعنی المناهج، نیز وی در صدد برمی‌آید که عقاید ظاهری و مذهبی خود را بیان کند. البته، در المنهاج ابومنصور چند مسأله از مسائل محدثه زمان خود را، یعنی مسائلی که در کتاب و سنت جماع شناخته نشده است، پیش می‌کشد. اما در اینجا وی سعی می‌کند فهرست نسبتاً جامعی از عقاید خود را بیان کند.

قسمت سوم کتاب المنهاج نیز با بخشی از کتاب المناهج مشابهت دارد. در قسمت سوم المنهاج ابومنصور اسامی پیشوایان خود را در تصوف ذکر می‌کند و طریقه صوفیانه (منهاج) خود را معرفی می‌کند.^۳ اشخاصی که وی معرفی می‌کند مشایخ صوفیه‌اند، مانند ابو عبدالله محمد بن یوسف البناء و علی بن سهل اصفهانی و جنید بغدادی، و غیره.

در کتاب المناهج نیز ابومنصور، پس از معرفی صحابه و تابعین (فقره‌های ۳۳ و ۳۵) پیشوایان خود را معرفی می‌کند، اما نه کسانی که لزوماً در طریقه صوفیه بوده‌اند، بلکه علمایی که حافظ سنت و حدیث بوده‌اند. به عبارت دیگر، ابومنصور در اینجا علمای حدیث و پیشوایان مذهبی خود را معرفی می‌کند. این پیشوایان از چند راه سنت را از پیامبر اسلام تا زمان ابومنصور منتقل کرده‌اند و به همین دلیل این اثر المناهج نامیده شده است.^۴ در میان کسانی که مؤلف معرفی می‌کند، از ابو عبدالله محمد بن یوسف البناء نیز یاد می‌کند و این شخص یکی از مشایخ صوفیه است و طریقه ابومنصور اصفهانی نیز از او گرفته شده است.

اما ابومنصور نام این شیخ اصفهانی را نه به اعتبار صوفی بودن او، بلکه به لحاظ اینکه مانند علما و محدثان دیگر صاحب کتاب السنّة بوده است در اینجا ذکر می‌کند. بنابراین، قسمت سوم کتاب المناهج و فقره‌های ۳۳ تا ۳۷ کتاب المناهج در واقع مکمل یکدیگر اند. قسمتهای دیگر کتاب المناهج نیز به لحاظی مکمل قسمتهای دیگر المناهج است. کتاب المناهج هر چند که از دیدگاه صوفیانه نوشته شده است، يك اثر صوفیانه محض نیست. همان طور که ملاحظه کردیم، بخش اول این اثر صرفاً درباره مسائلی عقیدتی (فقهی و کلامی) است. به طور کلی، ابومنصور در این اثر به عنوان يك صوفی حنبلی ظاهر می‌شود. در المناهج دیدگاه مؤلف کاملاً مذهبی است. وی می‌خواهد صرفاً عقاید مذهبی خود را شرح دهد. اما در عین حال، به صوفی بودن خود نیز اشاره می‌کند. در واقع، از نظر او این عقاید عقایدی است که يك صوفی باید داشته باشد. صوفی، به عبارت دیگر، از نظر ابومنصور باید حنبلی باشد. به همین دلیل مطالب کتاب المناهج مکمل المناهج است.

عقاید حنبلی در مقابل مذاهب دیگر

کتاب المناهج اثری است در معرفی عقاید مذهبی ابومنصور، مطابق مذهب حنبلی. نوشتن این نوع کتاب در اسلام پیش از ابومنصور نیز سابقه داشته است. قدیم‌ترین اثری که در شرح عقاید نوشته شده است فقه اکبر است که به ابوحنیفه منسوب است. نوشتن این نوع آثار تا زمان ابومنصور، چه در میان حنابله و چه در میان پیروان مذاهب دیگر^۵ تا حدودی متداول شده بود. ابومنصور نیز به عنوان يك عالم حنبلی یکی از قدیم‌ترین آثاری را که در مذهب حنبلی درباره عقاید این مذهب نوشته شده است تألیف کرده است. پس از او علمای دیگر حنبلی نیز آثار مشابهی تألیف کرده‌اند. نمونه بارز این قبیل آثار العقیده الواسطیه تألیف تقی الدین احمد ابن تیمیّه است که خود تحت تأثیر همین اثر ابومنصور نوشته شده است.^۶

علاوه بر علمای ظاهری، صوفیه نیز به نوشتن این نوع آثار اهتمام می‌ورزیده‌اند. مثلاً ابن خفیف شیرازی، قبل از ابومنصور، عقاید خود را در کتاب المعتقد به اختصار ذکر کرده است.^۷ نمونه‌ای دیگر از این قبیل آثار رساله اعتقادیه ابوالقاسم قشیری است که عقاید اشعری مؤلف در آن مطرح شده است.^۸ علت اینکه صوفیه دست به نوشتن این قبیل آثار زدند احتمالاً این بود که ایشان به دلیل صوفی بودن در معرض اتهام علمای ظاهری و اهل حدیث واقع شده بودند و این اعتقادنامه‌ها نوعی دفاعیه بود. نویسندگان صوفی می‌خواستند نشان دهند که علاوه بر صوفی بودن، پیرو کتاب و سنت اند و عقاید ایشان از لحاظ مذهبی فرقی با

عقاید سایرین ندارد.

ابومنصور اصفهانی نیز احتمالاً تا حدودی به همین دلیل کتاب المناهج را تألیف کرده است. در قرن چهارم، پس از قتل حلاج، صوفیه عموماً در معرض اتهام و انتقاد بودند. احتمالاً در اصفهان نیز ابومنصور با این نوع اتهامات مواجه شده است، و برای اینکه آنها را از خود دفع کند سعی کرده است تسنن خود را با نوشتن این اثر ثابت کند و نشان دهد که وی از لحاظ عقیدتی فرقی با علمای دیگر اهل سنت ندارد. البته، علتی که خود وی برای تألیف این اثر ذکر کرده است این نیست. او معتقد است که در عقاید دینی مردم زمان او بدعت‌هایی پدید آمده است و او برای دفع بدعتها خواسته است عقاید صحیح را که همان عقاید اهل سنت، بخصوص احمد بن حنبل و حنبلیان است، معرفی نماید. اما در انتهای این اثر، وقتی می‌گوید «و نحن بحمد الله ومنه من المقتدین بهم المنتحلین لمذهبهم القائلین بفضلهم» یا وقتی به دنبال آن می‌نویسد «فالسنة طریقتنا و اهل الاثر ائمتنا»، همین عبارات و تأکید می‌کنند که نویسنده بر پیروی کردن از مذهب اهل سنت می‌کند حکایت از جنبه دفاعی انگیزه او دارد.

صرف نظر از انگیزه شخصی مؤلف برای نوشتن این اثر، انگیزه کلی او همان است که خودش ذکر کرده است. او حقیقتاً يك حنبلی است و مانند علماء دیگر حنبلی اصرار دارد که از مذهب اهل سنت در مقابل عقایدی که از نظر ایشان بدعت است دفاع کند. مبارزه با بدعت و بدعتگذاران همواره یکی از اصول عملی مذهب حنبلی بوده است. مبارزات مذهبی ابن حنبل بر ضد معتزله و جهمیه و زنادقه بود. اما در قرون بعدی، پیروان او این مبارزه را بر ضد نحله‌ها و مذاهب دیگر دنبال کردند. بدعتگذارانی که مورد انتقاد و حمله ایشان واقع می‌شدند گاه پیروان ادیان دیگر بودند، گاه پیروان مذاهب دیگر اسلامی. با متکلمان، چه معتزلی و چه اشعری، همواره مخالفت می‌کردند. در هر عصری هر گاه مذهب و طریقه‌ای خلاف مذهب ایشان در جامعه قدرتی کسب می‌کرد بی‌درنگ مورد حمله و انتقاد حنابله واقع می‌شد. به همین دلیل آثار حنابله، بخصوص اعتقادنامه‌های ایشان، منعکس‌کننده وضع مذهبی زمانه آنهاست. اگر به معتزله حمله می‌کنند، یا به اشاعره یا به شیعه یا به صوفیه، این حمله نشان می‌دهد که این مذاهب در جامعه مطرح بوده‌اند و نفوذی داشته‌اند.

کتاب المناهج ابومنصور نیز اوضاع زمانه و تا حدودی وضع مذهبی جامعه اصفهان را در عصر او نشان می‌دهد. از سخنان ابومنصور در این اثر می‌توان به نزاعهای مذهبی جامعه او پی برد و طرفهای نزاع را کم و بیش شناخت. طرفهای او غیر مسلمانان نیستند. ابومنصور نمی‌خواهد حساب خود را از حساب مسیحیان و یهودیان یا زردشتیان جدا کند. او می‌خواهد

حساب خود را از مسلمانان دیگر که به مذاهب دیگر اسلامی تعلق دارند جدا کند. بنابراین، هر يك از این عقاید متوجه عقاید مذاهب دیگر اسلامی است.

در رأس مخالفان ابومنصور معتزله و جهمیّه قرار دارند. معتزله و جهمیّه که پایه گذاران کلام استدلالی یا عقلی بودند از ابتدا جزو بزرگترین دشمنان حنابلّه به شمار می آمدند. در واقع حنبلیت از زمان مؤسس این مذهب، یعنی احمد بن حنبل، عمدتاً در نتیجه مقابله احمد با معتزله و جهمیّه پدید آمد. معتزله هر چند که بعداً از لحاظ سیاسی قدرت اولیه خود را از دست دادند، ولیکن حنبلیان آنها را فراموش نکردند. در کتاب المناهج نیز در بسیاری از موارد مؤلف به عقاید معتزله و جهمیّه توجه دارد و می خواهد عقیده ایشان را باطل اعلام کند.

معتزله و جهمیّه تنها گروهی نیستند که ابومنصور در مسائل اعتقادی، بخصوص مسأله صفات باری، با آنها مخالفت می کند. در زمان او مذهب یا مذاهب دیگری در کلام پیدا شده بود که پیروان آنها هر چند خود را اهل سنت می دانستند و به حدیث استناد می کردند، لیکن روش ایشان جنبه عقلی و استدلالی داشت. مذهب ماتریدی و مذهب اشعری هر دو مدافع عقاید اهل حدیث بودند، ولی روشی که به کار می بردند روش استدلالی بود و حنابلّه، از جمله ابومنصور، به همین جهت با ایشان مخالفت می کردند. وقتی می گوید ائمه اهل سنت مخالف اصحاب کلام بودند (۳۱ و ۳۸) وی هم به معتزله و جهمیّه نظر دارد و هم به اشعریّه. به عبارت دیگر، ابومنصور کلاً با کلام مخالف است، و مخالفت او نیز هم با بعضی از عقاید ایشان است و هم کلاً با روش آنان.

ابومنصور با کلام مخالف است، ولیکن این بدین معنی نیست که او اساساً هیچ يك از عقاید متکلمان را قبول ندارد، یا خود فاقد عقاید کلامی است. مذهب حنبلی به عنوان مذهبی در مقابل کلام معتزلی (یعنی آنتی تر آن) از يك جنبه خاص کلامی برخوردار بوده است. حنابلّه نیز مانند متکلمان دارای عقاید خاصی درباره صفات الهی و مسأله ایمان و قدر و رؤیت خدا و غیره بودند. بیان این عقاید در آثار حنابلّه هر چند که جنبه کلامی دارد و نوعی خداشناسی است، جنبه استدلالی ندارد. به عبارت دیگر، حنابلّه دارای کلام نقلی بودند نه کلام عقلی و استدلالی. ایشان با استناد به احادیث سعی می کرده اند صفاتی را به خداوند نسبت دهند. مثلاً احادیثی را نقل می کردند که در آنها خداوند دارای دست و انگشت است، می خندد و تعجب می کند، به آسمان دنیا نزول می کند، و غیره. اشاعره نیز این احادیث را قبول داشتند ولی معتقد بودند که برای اینکه در دام تشبیه نیفتند باید آنها را تأویل کرد.^{۱۱} ولی تأویل این احادیث از نظر حنابلّه بدعت بود و لذا با اشاعره مخالفت می کردند.

مخالفت ابومنصور با اشاعره گوشه‌ای از تاریخ این مذهب را در مراحل اولیه آن نشان می‌دهد. مذهب اشعری در اوائل قرن چهارم پدید آمد. خاستگاه اصلی آن بغداد بود، ولی شاگردان اشعری بزودی عقاید و روش او را به نقاط دیگر، بخصوص به خراسان، بردند و به ترویج آن پرداختند. اصفهان سخت تحت نفوذ اهل حدیث و حنابله بود، و در واقع بزرگترین عالم حنبلی در نیمه دوم قرن چهارم يك اصفهانی بود به نام ابو عبدالله محمد بن اسحاق معروف به ابن منده. این محدث بیست سال آخر عمر خود را (از ۳۷۵ تا ۳۹۵) در وطن خود اصفهان به سر برده و پایه‌های مذهب حنبلی را در آنجا محکم کرده بود. با حضور شخصیتی چون ابن منده و خیل پیروان او در اصفهان هیچ متکلم اشعری پروای اقامت و تدریس در این شهر را نداشت. نزاع تاریخی ابن منده با ابونعیم اصفهانی نیز ظاهراً به دلیل دفاع ابونعیم از بعضی از عقاید اشعری بوده است.^{۱۲} ابومنصور اصفهانی از اصحاب همین عالم حنبلی، یعنی ابن منده، بود و همانند او می‌خواست از نفوذ اشعریّت در جامعه خود جلوگیری کند. مذهب دیگری که ابومنصور در این اثر با عقاید آن مخالفت ورزیده است مذهب شیعه است. حنبلیان تا زمان به قدرت رسیدن آل بویه در بغداد به سال ۳۳۴ هـ پر نفوذترین و قدرتمندترین گروه مذهبی بودند. از این تاریخ به بعد قدرت حنابله در بغداد تا حدودی رو به کاهش نهاد، ولی در نقاط دیگر، بخصوص در اصفهان، نفوذ و قدرت خود را حفظ کردند.^{۱۳} ولی به هر حال، حمایت آل بویه از شیعه حنبلیان را در موضع جدیدی قرار داده بود. از زمان فتح مصر به دست فاطمیان در سال ۳۵۸ عقاید شیعه اسماعیلی نیز مطرح شده بود و حنابله را بیشتر متوجه شیعیان نموده بود. آثار مخالفت‌های حنابله با شیعیان در کتاب ابومنصور اصفهانی به خوبی ملاحظه می‌شود.^{۱۴}

علاوه بر متکلمان و شیعیان، گروه‌های دیگری هم بودند که ابومنصور در این اثر به آنها توجه داشته است. او خود يك صوفی بود و همان طور که پای بند به عقاید ظاهری خود مطابق مذهب حنبلی بود، به عقاید صوفیانه نیز کاملاً وفادار بود و از تصوف دفاع می‌کرد. اما در عین حال، بخشی از دفاع او از مذهب اهل سنت متوجه خطری بود که وی از ناحیه بعضی از صوفیه احساس می‌کرد. در عصر او صوفیانی پیدا شده بودند که بعضی از سنتها را کنار گذاشته بودند. نماز نمی‌خواندند و روزه نمی‌گرفتند و حتی به نمازگزاران و روزه‌گیران نیز طعنه می‌زدند. ابومنصور این اشخاص را مدعیان بی حقیقت می‌دانست و معتقد بود که مذهب تصوف که دقیقاً منطبق با سنت است به دست ایشان فاسد شده است. این مطلب را ابومنصور در قسمت دوم کتاب المنهاج والمسائل والوصیه، شرح داده است.^{۱۵} در کتاب المناهج، اشاره

صریحی به مفسد صوفیه نکرده است. اما وقتی در مقدمه آن می گوید که قصد دارد عقایدی را که مورد قبول «اهل الحدیث و الأثر و اهل المعرفة والتصوف من السلف المتقدمین و البقیة المتأخرین» بوده است ذکر کند تلویحاً به ما می گوید که این عقاید ظاهری خود شرط صوفی بودن است و کسانی که به هر دلیل آنها را ترك کنند حقیقتاً صوفی نیستند.

باری، مطالب کتاب المناهج، همان طور که گفتیم، به طور کلی گویای اختلافات عقیدتی حنابله، و بخصوص مؤلف آن، با گروهها و مذاهب دیگر است، و بررسی این اثر از این نظر می تواند از یکی از لحظات مهم تاریخ مذهب حنبلی پرده بردارد.^{۱۶} همچنین این اثر خود گویای گوشه‌ای از وضع مذهبی شهر اصفهان در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است، پیش از اینکه این شهر از لحاظ مذهبی به دست شافعیان اشعری و حنفیان سپرده شود. اما علاوه بر اینها، مطالب این کتاب يك جنبه مهم از شخصیت ابومنصور اصفهانی را به عنوان يك صوفی حنبلی بازگو می کند و لذا مطالعه آن می تواند ما را يك قدم در راه شناخت این صوفی حنبلی جلوتر برد. توجّه محققان به تاریخ تصوف در ایران تاکنون بیشتر متوجه صوفیان خراسان بوده است، و مشایخ خراسان نیز از اوائل قرن پنجم به بعد بیشتر شافعی و اشعری بوده اند. ولیکن تصوف در ایران ابعاد دیگری هم داشته است. لا اقل يك فصل مهم از تاریخ تصوف اسلامی را باید به تصوف حنبلی اختصاص داد، و تا جایی که من می دانم، اولین کسی که تصوف حنبلی را صراحتاً پایه گذاری کرده است ابومنصور اصفهانی است و بهترین اثری که حنبلیت او را بازگو می کند اثر حاضر است.

* پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از کتاب المناهج فقط يك نسخه خطی به دست ما رسیده است و تصحیح متن حاضر نیز از روی همین نسخه انجام گرفته است. این اثر در مجموعه خطی کتابخانه احمدی شیراز است که خود حاوی آثار دیگر ابومنصور اصفهانی است. این مجموعه را ما قبلاً معرفی کرده ایم.^{۱۷}

یادداشتها

۱. «دو اثر کوتاه از ابومنصور اصفهانی» به تصحیح نصرالله بورجوادی، معارف، دوره ششم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۸، ص ۳۱-۴۵.
۲. همان، ص ۵.
۳. همان، ص ۴۱-۴۰.
۴. «المناهج» مفرد است؛ طریقه صوفیانه ابومنصور يك طریقه یا يك راه است، ولی «المناهج» جمع است. به معنای

- راهها. طرق ظاهری برای انتقال علوم دینی متعدّد بوده است.
۵. مثلاً یکی از این قبیل آثار رساله «اعتقادیه» شیخ صدوق (ف ۲۸۱) است که در آن عقاید شیعه امامیه ذکر شده است. (بنگرید به ترجمه اعتقادات ابن بابویه، از محمدعلی بن سید محمد الحسینی، تهران، ۱۳۶۱).
۶. این اثر را هانری لائوس تصحیح و به فرانسه ترجمه کرده و ما در تکمیل یادداشت‌های خود به متن المناهج از آن استفاده کرده‌ایم.
- در بخشهایی از کتاب الغنیه عبدالقادر گیلانی نیز اعتقادات حنبلی بیان شده است. کتاب المعتمد فی اصول الدین قاضی ابو یعلی الحنبلی (تصحیح ودیع زیدان حداد، بیروت، ۱۹۷۴) هم اثری است جامع و مبسوط در همین باره. از این دو کتاب نیز در تهیه یادداشتها استفاده کرده‌ایم.
۷. «معتقد ابن الخفیف» در سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله ابن خفیف شیرازی از ابو الحسن دینمی، به تصحیح آن ماری شیمل، چاپ افست تهران، ۱۳۶۳. ص ۲۸۴-۳۰۸.
۸. به نام «لمع فی الاعتقاد»، بنگرید به
 «Two Short Dogmatic Works of Abu-l-Qāsim al-Qushayrī; first part: Luma' fi l-I'tiqād». Ed. & trans. R. M. Frank, In *Mélanges de l'Institut Dominicain d'Etudes Orientales*, tome 15, 1982. pp. 53-74.
۹. در اینکه اصلاً «جهمیه» گروه خاصی بوده باشند متشکل از اشخاص معین با عقاید مذهبی خاص تردید است. مونترگمری وات در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که عنوان «جهمیه» صرفاً عنوانی بوده است که اهل سنت بخصوص احمد بن حنبل و پیروان او برای تخطئه کردن و مردود شمردن عقاید مخالفان خود (بخصوص معتزله) به کار می‌بردند و وقتی کسی را جهمی می‌خواندند در واقع می‌خواستند او را مبتدع و کافر یا مرتد به شمار آورند. خلاصه نظر وات در این مورد این است:
- ... 'Jahmite' was a purely vituperative term and that there never was any body of men who in fact were followers of Jahm or who professed to be such. The term presumably meant something like 'renegade' or 'quisling' (W. Montgomery Watt, *The Formative Period of Islamic Thought*, Edinburgh, 1973, p. 147).
۱۰. شماره‌های داخل پرانتز در اینجا و در جاهای دیگر شماره‌های فقره‌های متن المناهج است.
۱۱. نمونه بارز این قبیل تأویلات را در کتاب مشکل الحدیث و بیانه اثر متکلم اشعری ابن فورک (متوفی ۴۰۳) می‌توان ملاحظه کرد.
۱۲. این قضیه را نگارنده در جای دیگر به تفصیل شرح داده است. بنگرید به: «ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی» در معارف، دوره ششم، شماره ۱ و ۲، فرودین - آبان ۱۳۶۸، ص ۲۹ به بعد.
۱۳. درباره حنبلیت در اصفهان بنگرید به مقاله «ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی»، پیشگفته، ص ۲۰ به بعد. پس از انتشار مقاله فوق، آقای جمشید مظاهری استاد دانشگاه اصفهان نظر مرا به مقاله محقق عراقی مصطفی جوادی نام «اصفهان معقل الادب العربی فی ایران و نظام الدین الاصفهانی» (مندرج در مجله مجمع علمی عراق، ش ۱۰، ص ۹۴-۹۶) جلب کرد. مصطفی جوادی بیشتر به فعالیت‌های ادبی اصفهان توجه داشته است، و از شواهد و قرآنی که به دست آورده است به همان نتایجی رسیده است که من در مقاله خود ذکر کرده‌ام.
۱۴. این نکته درخور توجه است که کتاب المناهج در زمان حکومت ابو جعفر علاءالدوله کاکویه تألیف شده است. علاءالدوله در سال ۳۸۷ به اصفهان آمد و حاکم آنجا شد. و پس از یک دوره فترت مجدداً در سال ۳۹۸ بر مسند حکومت نشست و تا سال مرگ خود ۴۲۳ بر بلاد جیل و عراق (اصفهان، قم، همدان، کرمانشاهان، ری، و...) حکومت

فرمان راند. علاءالدوله شیعه بود (احتمالا زیدی مذهب).

۱۵. «المناهج» در معارف، پیشگفته، ص ۳۷-۳۸.

۱۶. درباره منابع اصلی و کتابهایی که درباره عقاید حنبلی در فاصله دو قرن از زمان فوت احمد بن حنبل (۲۴۱ هـ.ق.) نوشته شده و در دست است هـ. لائوست تحقیق ارزشمندی کرده است که در سال ۱۹۵۷ در ملاتزلوئی ماسینیون چاپ شده است:

Henri Laoust, «Les premières profession de foi Hanbalites», *Mélanges Louis Massignon*, Tome III, Damas, 1957, pp. 7-35.

مقاله لائوست هر چند که يك تحقیق مقدماتی است، از نظر تاریخ عقاید اسلامی و تکوین مذهب حنبلی مقاله‌ای است ارزشمند. حنايله در این دوره یکی از مقتدرترین و پرنفوذترین مذاهب اسلامی بودند و عقاید ایشان در واقع به منزله عقاید رسمی اهل حدیث در عالم اسلام بود. در زمانی که لائوست این مقاله را می نوشت از آثار ابومنصور اصفهانی هنوز کسی مطلع نبود، و لذا کتاب المناهج که ما در اینجا آن را تصحیح و چاپ کرده ایم در این مقاله ذکر نشده است. ولی در هر حال، مقاله لائوست زمینه تاریخی کتاب ابومنصور را برای ما روشن می سازد و جا دارد که این مقاله برای خوانندگان فارسی زبان به فارسی ترجمه شود. از سوی دیگر، چاپ دو کتاب المناهج و المناهج از ابومنصور اصفهانی نیز مکمل تحقیقی است که لائوست آغاز کرده بوده است.

۱۷. بنگرید به مقدمه این جانب به آثار دیگر ابومنصور اصفهانی: «نهج الخاص» (تحقیقات اسلامی، سال سوم، ش ۱ و ۲، ۱۳۶۷، ص ۹۶ به بعد)؛ «دو اثر کهن در سماع» (معارف، دوره پنجم، شماره ۳، ص ۲۸).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

كتاب المناهج

لأبي منصور الاصفهاني

- بسم الله الرحمن الرحيم ٣
- الحمد لله الواحد السميع الصمد البديع المتعال الرفيع العزيز المنيع، و
صلى الله على محمد الشفيح و على آله و سلم.
- (١) وبعد، فقد اقترب الزمان وفسد الأوان وحقّ البرهان ومات أكثر ٤
العلماء والأولياء والحكماء والعارفين بالله والنجباء وغرّب الاسلام وأهله و
السنة وأهلها وكثرت الحوادث والبدع وظهرت أشراط الساعة، كما روى
٩ عن النبي صلى الله عليه وسلم. فقولهُ حقٌ ووعده صدقٌ وما قاله كائن
لا محالة. فنسئل الله التوفيق لسلامة الدين وسلامة القلب وسلامة الوقت،
فانّ الوقت عجيبٌ وأنّ الناس بين شحّ مطاعٍ وهوىّ متّبِعٍ و اعجاب
١٢ بالنفس والرأى.
- (٢) قال أبو منصور معمر بن احمد بن زياد رحمه الله: ولما رأيتُ غربة
السنة وكثرة الحوادث واتباع الأهواء، أحببت أن أوصي اصحابي و
١٥ سائر المسلمين بوصية من السنة وموعظة من الحكمة وأجمع ما كان عليه أهل
الحديث والأثر وأهل المعرفة والتصوّف من السلف المتقدّمين والبقية من
المتأخرين ، وأقول، وبالله التوفيق:-

*

- ١٨ (٣) أنّ السنّة الرضا بقضاء الله و التسليم لامر الله و الصبر على حكم الله و الأخذ بما امر الله عزّوجلّ و النهي عما نهى الله عزّوجلّ.
- ٢١ (٤) و الايمان قول و عمل و نيّة و موافقة السنّة، يزيد بالطاعة و ينقص بالمعصية.
- (٥) و أنّ القدر خيره و شرّه و حلوه و مرّه و قليله و كثيره و محبوه و مكروهه من الله تعالى. و أنّ ما اصابني لم يكن ليخطئني و ما أخطأني لم يكن ليصيبني. «فقد جفّ القلم بما هو كائن إلى يوم القيامة».
- ٢٤ (٦) و أنّ القرآن كلام الله و وحيه و تنزيله، تكلم به، وهو غير مخلوق، منه بدأ و إليه يعود. * و من قال أنّه مخلوق فهو كافر بالله جهميّ. و من قال لفظي
- ٢٧ بالقرآن مخلوق فهو لفظي جهميّ. و لفظي بالقرآن و كلامي بالقرآن و تلاوتي بالقرآن قرآن، و القرآن حيث ماتلى و قرى و سُمع و كُتب و حيث ما تصرف فهو غير مخلوق.
- ٣٠ (٧) و أنّ أفضل الناس و خيرهم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر الصديق ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذوالنورين ثم علي الرضا رضى الله عنهم أجمعين. فأنهم الخلفاء الراشدون المهديون بويع كلّ واحد منهم يوم بويع و ليس أحد أحقّ بالخلافة منهم.
- ٣٣ (٨) و أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم شهد للعشرة بالجنة: أبو بكر و عمر و عثمان و علي و طلحة و الزبير و سعد و سعيد و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبيدة الجراح رضى الله عنهم أجمعين.
- ٣٦ (٩) و أنّ عائشة الصديقة بنت الصديق حبيبة رسول الله صلى الله عليه وسلم] مبرة من كلّ دنسٍ طاهرة من كلّ ريبة، فرضى [الله] عنها و عن جميع ازواج رسول الله صلى الله عليه وسلم أمّهات المؤمنين الطاهرات أجمعين.
- ٣٩ (١٠) و أنّ معاوية بن أبي سفيان كاتب وحى الله و امينه و رديف رسول الله صلى الله عليه وسلم و خال المؤمنين رضى الله عنه.
- ٤٢

- (١١) وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِسْتَوَى عَلَى عَرْشِهِ بِالْكَيفِ وَلَا تَشْبِيهِ وَلَا تَأْوِيلَ ، وَالْإِسْتَوَاءُ مَعْقُولٌ وَالْكَيفُ فِيهِ مَجْهُولٌ ، وَالْإِيمَانُ بِهِ وَاجِبٌ وَالْإِنْكَارُ لَهُ كُفْرٌ . وَأَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مُسْتَوَى عَلَى عَرْشِهِ بِأَنَّ مِنْ خَلْقِهِ وَالْخَلْقُ بِأَنَّ مِنْهُ ، فَلَا حُلُولَ وَلَا مِمَّازِجَةَ وَلَا اخْتِلَاطَ وَلَا مِلَاصِقَةَ ، لِأَنَّهُ الْفَرْدُ الْبَائِنُ مِنَ الْخَلْقِ ، الْوَاحِدُ الْغَنِيُّ عَنِ الْخَلْقِ ، عِلْمُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ ، وَلَا يَخْلُوهُ مِنْ عِلْمِهِ مَكَانٌ ، لَا يَعْزِبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ، يَعْلَمُ مَا تَجْنَهُ الْبُحُورُ وَمَا تَكْتُمُهُ الصُّدُورُ . «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (٥٩:٦).
- (١٢) وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ خَبِيرٌ يَتَكَلَّمُ وَيَرْضَى وَيَسْخَطُ وَيَضْحَكُ وَيَعْجَبُ ، وَيَتَجَلَّى لِعِبَادِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ضَاحِكًا . * [١٩٥]
- (١٣) وَيُنزَلُ كُلُّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا كَيْفَ يَشَاءُ . فَيَقُولُ : «هَلْ مِنْ دَاعٍ فَاسْتَجِيبُ لَهُ ، هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَارْفَعْ لَهُ» ، هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَاتُوبْ عَلَيْهِ؟» حَتَّى يَطَّلِعَ الْفَجْرَ . وَنَزُولُ الرَّبِّ إِلَى السَّمَاءِ بِالْكَيفِ وَلَا تَشْبِيهِ وَلَا تَأْوِيلَ . فَمَنْ أَنْكَرَ النَّزُولَ أَوْ تَأْوَلَ فِيهِ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ ضَالٌّ .
- (١٤) وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عِيَانًا [يَوْمَ الْقِيَامَةِ] لَا يَشْكُونَ فِي رُؤْيَيْهِ وَلَا يَخْتَلِفُونَ وَلَا يَمَارُونَ ، كَذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «تَرُونَ رَبَّكُمْ عَزَّوَجَلَّ كَمَا تَرُونَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا تَضَارُونَ فِي رُؤْيَيْهِ وَلَا تَضَامُونَ» قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : « وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (٢٣:٧٥).
- (١٥) وَأَنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ وَضَغْطَةَ الْقَبْرِ [حَقٌّ] ، وَأَنَّ مُنْكَرًا وَنَكِيرًا هُمَا مُلْكَانِ يَأْتِيَانِ النَّاسَ فِي قُبُورِهِمْ يَسْتَلَانِهِمْ عَنْ رَبِّهِمْ عَزَّوَجَلَّ وَعَنْ دِينِهِمْ وَنَبِيِّهِمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (٢٧:١٤).

- ۶۶ (۱۶) وَأَنَّ الْحَوْضَ حَوْضَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَقٌّ، مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ كَمَا بَيْنَ عَدْنٍ إِلَى عَمَانَ إِبَارِيقَهُ عِدَدُ نَجُومِ السَّمَاءِ وَمَاؤُهُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَأَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ. مَنْ شَرَبَ مِنْهُ لَا يَظْمَأُ أَبَدًا.
- ۶۹ (۱۷) وَأَنَّ شَفَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَقٌّ. وَكَذَلِكَ شَفَاعَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْعُلَمَاءِ وَالشَّهَدَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
- ۷۲ (۱۸) وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَهُوَ قَنْطَرَةٌ بَيْنَ ظَهْرَانِي جَهَنَّمَ، لَا يَدُّ مِنْ جَوَازِهَا وَهِيَ دَحْضٌ مُزَلَّةٌ، عَلَيْهَا كَلَالِيبٌ وَخَطَاطِيفٌ وَحَسَكٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (۱۹: ۲-۷۱).
- ۷۵ (۱۹) وَأَنَّ الْمِيزَانَ حَقٌّ، لَهُ لِسَانٌ وَكِفَّتَانٌ، يُوزَنُ بِهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ. «فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۷: ۹-۸).
- ۷۸ (۲۰) وَأَنَّ الصُّورَ حَقٌّ، وَهُوَ قَرْنٌ يَنْفَخُ فِيهِ إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَهَمَا نَفَخْتَانِ: نَفْخَةُ الصَّعَقِ * وَنَفْخَةُ الْبَعْثِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۳۹: ۶۸).
- ۸۱ (۲۱) وَأَنَّ قَوْمًا يَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ يَخْرُجُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ فَيَلْقِيهِمْ فِي نَهْرٍ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيَنْبَتُونَ كَمَا تَنْبَتُ الْحَبَّةُ فِي حِمِيلِ السَّيْلِ بَعْدَ مَا امْتَحَشُوا فَصَارُوا حُمَمًا. ثُمَّ يَدْخُلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، حَتَّى لَا يَبْقَى فِي النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ.
- ۸۴ (۲۲) وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، لَا يَفْنِيَانِ بَامدٍ. خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، ثُمَّ خَلَقَ الْخَلْقَ لَهَا. وَأَنَّ اللَّهَ

۱. در اصل: اشتد.

۲. در اصل: السراط.

۳. در اصل: ينبت.

- عزوجل قبض قبضة بيمينه فقال: هؤلاء إلى الجنة برحمتي وقبض قبضة أخرى فقال هؤلاء إلى النار ولا أبالي. ومن قال أن الجنة والنار كتب عليهما الفناء، فقد كفر بآيات من كتاب الله عزوجل. ٩٠
- (٢٢) وأن الله خلق آدم بيده و نفخ فيه من روحه و اسجد له ملائكته. وأنه اتخذ إبراهيم خليلاً وموسى كليلاً ومحمداً صلى الله عليه وسلم حبيباً و قريناً. ٩٣
- (٢٤) وأن دابة الأرض ودجال وأجوج ومأجوج وطلوع الشمس من مغربها كلها حق وصدق. ٩٦
- (٢٥) وأن النبي صلى الله عليه وسلم عرج بروحه وبدنه في ليلة واحدة إلى السماء، فرأى الجنة والنار والملائكة والانبيا صلوات الله عليهم. و أسرى به من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى، ثم عرج به، فرأى ربه بعينه وقلبه، و«كان قاب قوسين أو أدنى» (٩:٥٣). قال الله عز وجل: «ما زاع البصر وما طغى» (١٧:٥٣) و«ما كذب الفؤاد ما رأى» (١١:٥٣). ٩٩
- (٢٦) ثم من السنة المسح على الخفين، للمقيم يوماً وليلة وللمسافر ثلاثة أيام ولياليهن. ١٠٢
- (٢٧) ثم القصر في الصلوة و الافطار في رمضان رخصة وردت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم. ١٠٥
- (٢٨) ثم من السنة الانقياد للأمراء و السلطان، و أن لا يخرج عليهم بالسيف^٢ و إن جاروا، و أن تسمعوا له و تطيعوا و إن كان عبداً حبشياً. و من السنة الحج معهم و الجهاد معهم* و صلوة الجمعة و العيدين خلف كل برّ و فاجر. [١٩٧] ١٠٨
- (٢٩) و من السنة السكوت مما شجر بين اصحاب رسول الله صلى الله عليه و من السنة السكوت مما شجر بين اصحاب رسول الله صلى الله عليه و من السنة السكوت مما شجر بين اصحاب رسول الله صلى الله عليه عليه وسلم و نشر فضائلهم و الاقتداء بهم، فانهم النجوم الزاهرة - رضى الله

١. در اصل: الاخرى.

٢. در اصل: السيف.

- ۱۱۱ عنهم .
 (۳۰) ثم التَّرحُّم على التابعين و الائمة و السلف الصالحين - رحمة الله عليهم اجمعين.
- ۱۱۴ (۳۱) ثم من السنة ترك الرأى و القياس فى الدين و ترك الجدال و الخصومات و ترك مفاصلة^۱ القدرية و اصحاب الكلام، و النظر فى كتب الكلام و كتب النجوم.
- ۱۱۷ (۳۲) فهذه السنة التى اجمعت عليه الائمة و هى مأخوذة عن رسول الله صلى الله عليه و سلم بامر الله عزوجل . قال الله عزوجل: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (۶۳:۴). و قال عز من قائل: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ» (۸۴:۴) «وَمَا أَتِيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۷:۵۹).
- ۱۲۰ فامر الله عزوجل بالبلاغ، فقال عزوجل: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ» (۷۴:۵). فبلغ الرسول الرسالة و دعا إلى الله عزوجل بالكتاب و السنة و أمر الناس باتباع الصحابة العالمين بالله عزوجل و أولى الأمر من العلماء بالله عزوجل و أولى الأمر من العلماء بعدهم لقول الله عزوجل: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۶۳:۴) ۱۲۴.
- ۱۲۹ (۳۳) فافضل العلماء بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم من أولى الامر أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم على رضى الله عنهم، ثم الأكاير ثم الأكاير. فالأكاير من العشرة^{۲۸} و غيرهم من الصحابة الذين أبان رسول الله صلى الله عليه و سلم فضائلهم و أمر بالاعتداء بهم، فقال عليه السلام: اقتدوا بالذين^۲ من بعدى أبى بكر و عمر. و قال صلى الله عليه و سلم: أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم إهتديتم. ۱۳۲
- (۳۴) فأخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم السنة من الله عزوجل، و

۱. در اصل: مناتهجه.

۲. در اصل: باللذين.

- أخذ الصحابة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، وأخذ التابعون عن الصحابة رضي الله عنهم اجمعين. فهؤلاء الصحابة الذين أشار إليهم* رسول الله صلى الله عليه وسلم الاقتداء بهم. ١٣٥ [١٩٨]
- (٣٥) ثم أشار الصحابة إلى التابعين بعدهم مثل سعيد بن المسيب وعلقمة والأسود والقاسم بن محمد وسالم وعطاء ومجاهد وطاووس وقتاده والشعبي وعمر بن عبدالعزيز والحسن البصري ومحمد بن سيرين. ثم من بعدهم مثل ايوب السخيتاني ويونس بن عبيد وسليمان التيمي وابن عون. ثم مثل سفيان الثوري ومالك بن انس والزهري والاوزاعي وشعبة. ثم مثل يحيى بن سعيد وحماد بن زيد وعبدالله بن المبارك والفضيل بن عياض وسفيان بن عيينه. ثم مثل ابو عبدالله محمد بن ادريس الشافعي وعبدالرحمن بن مهدي ووكيع وابن نمير وابي نعيم والحسن بن ربيع. ثم من بعدهم مثل أبي عبدالله احمد بن محمد بن حنبل واسحاق بن راهويه وأبي زرعة الرازي وابي مسعود الرازي وابي حاتم، ونظرانهم من اهل الشام والحجاز ومصر وخراسان واصبهان والمدينة. مثل محمد بن عاصم وأسيد بن عاصم وعبدالله بن محمد بن النعمان ومحمد بن النعمان والنعمان بن عبدالسلام رحمة الله عليهم. ١٣٨
- (٣٦) ثم من لقيناهم وكتبنا عنهم العلم والحديث والسنة، مثل أبي اسحاق ابراهيم بن محمد ابن حمزة وأبي القاسم الطبراني وأبي محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان أبي الشيخ ومن كان في عصرهم من أهل الحديث. ثم بقية الوقت ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن يحيى بن منده الحافظ رحمهم الله. ١٤١
- (٣٧) فكل هؤلاء سُرُج الدِّين وائمة السنة واولو الأمر من العلماء قد اجتمعوا على جملة هذا الفصل من السنة وجعلوها في كتب السنة ويشهد ١٤٤

- بهذا الفصل المجموع في السنة كتب الاثمة. فأول ذلك كتاب السنة لعبدالله
 بن احمد بن حنبل رحمة الله عليه، وكتاب السنة لابي مسعود و أبي زرعة و أبي
 حاتم و كتاب السنة لعبدالله بن محمد بن النعمان و كتاب السنة لابي عبدالله
 محمد بن يوسف البناء الصوفي رحمة الله عليهم اجمعين* ثم كتب السنن
 للمتأخرين مثل ابي احمد العسّال^١ و ابي اسحاق ابراهيم بن محمد بن حمزة و
 الطبراني و أبي الشيخ وغيرهم ممن^٢ ألفوا كتب السنة. ١٥٩ [١٩٩]
- ١٦٢ (٣٨) فاجتمع هؤلاء كلهم على اثبات هذا الفصل من السنة، وهجران
 أهل البدع والضلالة، والانكار على اصحاب الكلام والقياس والجدال و
 النظر، و أن السنة هي إتباع الأثر والحديث والسلامة والتسليم والايان
 بصفات الله عزوجل من غير تشبيه ولا تمثيل ولا تعطيل ولا تأويل، فجميع ما
 ورد من الاحاديث في الصفات مثل «الكرسي موضع القدمين»، و «أن الله
 عزوجل يضع قدمه في جهنم فينزوي بعضها إلى بعض ويقول: قطّ قطّ، وقد
 قد»،^{٣٢} و «أن الله عزوجل خلق آدم على صورته»، و «يدالله على رأس
 المؤذنين»، «والقلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن عزوجل»، و «أن الله
 عزوجل يضع السموات على اصبع والارضين على اصبع» - الحديث - و
 سائر احاديث الصفات.
- ١٦٤ (٣٩) فاجتمع الاثمة على أن تفسيرها قراءتها، وقالوا: أمرؤها على
 ما جاءت مما صح من احاديث الصفات عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، و
 ما ذكر الله في القرآن، مثل قوله: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ
 الْغَمَامِ» (٢: ٢١٢). وقوله عزوجل: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (٨٩: ٢٢).
 ١٧٧ كل ذلك بلا كيف ولا تأويل، تؤمن بها ايمان أهل السلامة والتسليم ولا تتفكر
 في كيفيتها. وساحة التسليم لاهل السنة والسلامة واسعة بحمدالله عزوجل
 و طلب السلامة في معرفة صفات الله تعالى أوجب واقمن وأحرى وأولى،

١. در اصل: الفسال. ٢. در اصل: بما.

- ۱۸۰ فَاِنَّهُ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۱۱:۴۲). «لیس کمثله شیء»
ینفی کُلَّ تشبیه و تمثیل، و «هو السميع البصیر» ینفی کل تعطیل و تأویل، و
یثبت الصفات لله عزوجل.
- ۱۸۳ (۴۰) فهذا مذهب أهل السنة والأثر. فمن فارق مذهبهم فارق السنة، و
من اقتدى بهم وافق السنة. وَنَحْنُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَمَنْهُ مِنَ الْمُقْتَدِينَ بِهِمُ الْمُتَّحِلِينَ
لمذهبهم القائلین بفضلهم. واللّه یجمع بیننا و بینهم فی الدّارین. فالسنة طریقتنا
و أهل الأثر أمتنا، فاحيانا الله علیها و أماتنا علیها برحمته، انه قریب مجیب.
۱۸۶ تمّ کتاب المناهج بشاهد السنة و نهج المتصوفه و من هاهنا یحتاج الیه العلماء

توضیحات

س ۷ / و غرب الاسلام

اشاره است به احادیثی که درباره غریب شدن اسلام در آخر زمان روایت شده است و کتب حدیث آنها را نقل کرده اند، مانند «ان الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً، فطوبی للفرباء» (ابن ماجه، کتاب الفتن، ج ۲، ص ۱۳۲۰) و احادیثی که در باب اشراف الساعة روایت شده است (مثلاً بنگرید به ابن ماجه، کتاب الفتن، ج ۲، ص ۱۳۴۱). موضوع غریب شدن اسلام را مؤلف در کتاب المنهاج (معارف، دوره ۶، ش ۳، ص ۳۴، س ۷۶) نیز ذکر کرده است.

س ۱۱ / شح مطاع و هوی متیج

این تعبیرات از احادیث گرفته شده است. مثلاً در یکی از آنها بیغمیر (ص) می فرماید: «اتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر حتی اذا رأیت شحاً مطاعاً و هوی متیجاً...» (ابن ماجه، کتاب الفتن، ۲۱).

س ۱۷-۱۴ / اجبت... المتأخرین

این عبارات را ابن تیمیه در یکی از رسائل خود نقل کرده است. بنگرید به توضیح سطر ۵۷.

س ۱۸ / ان السنة الرضا

مؤلف عقاید خود را با تعریف سنت آغاز می کند و این خود یکی از مميزات این اثر است. «اعتقادنامه» معمولاً با اعتقاد به یگانگی خدا و صفات او آغاز می شود (بنگرید به مقاله «عقیده» [Akīda] به قلم مونگمری وات، در دائرة المعارف اسلام، تحریر دوم [EI²]. ج ۱، ص ۳۳۳) و برای تحلیل عقاید حنبله در اعتقادنامه های عصر ابو منصور، بنگرید به مقاله هـ. لاثوست در ملاتزلوئی ماسینیون، ج ۳ (رک. یادداشت ۱۶ در مقدمه مصحح، ص ۱۱).

س ۲۰ / الایمان... یزید بالطاعة و ینقص

زیادت و نقصان ایمان مورد انکار اشاعره بوده است. در اثبات زیادت ایمان، حنبله و اهل حدیث هم به قرآن استناد می کردند و هم به حدیث. مثلاً در آیه «و اذا نلت علیهم آیاته زادتهم ایماناً» (۲-۸) به زیادت یافتن ایمان تصریح شده است. و هر چه قابل افزایش باشد قابل نقصان هم هست. حدیثی هم که به آن استناد می کردند به روایت ابن عباس و ابو هریره و ابو درداء بود که گفته بودند «الایمان یزید و ینقص». (برای شرح این مطلب بنگرید به الفقیه،

ج ۱، ص ۶۲).

س ۲۴ / فقد جف القلم

برای مأخذ این حدیث نگاه کنید به مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۷ و ج ۲، ص ۱۹۷.

س ۳۵ / سعد وسعيد

سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید. در احادیث اهل سنت آمده است که پیامبر (ص) به ده نفر بشارت بهشت داد. این ده نفر را عشره مبشره می گویند. در بعضی از روایات خود پیامبر (ص) یکی از آنان است، به جای ابو عبیده بن الجراح که ابومنصور نامش را ذکر کرده است. ابن ماجه از قول سعید بن زید روایت می کند: «كان رسول الله (ص) عاشر عشرة، فقال: ابو بكر في الجنة و عمر في الجنة و عثمان في الجنة و علي في الجنة و طلحة في الجنة و الزبير في الجنة و سعد في الجنة و عبد الرحمن في الجنة، فقيل له من التاسع؟ قال: أنا» (ابن ماجه، مقدمه، باب ۱۱).

س ۴۳ / استوی علی عرشه

استوای خدا بر عرش یکی از مسائل حاد کلامی و عقیدتی در عصر مؤلف و قبل و بعد از آن است. حنا بله با استناد به آیات «الرحمن علی العرش استوی» (۵:۲۰) و «ثم استوی علی العرش» (۵۴:۷ و ۳:۱۰ و ۲:۱۳) می گفتند این صفت را خود خداوند به خود نسبت داده است و باید آن را بدون تأویل پذیرفت. قاضی ابویعلی طرفهای نزاع را تا حدودی معرفی کرده است. می نویسد: «والواجب إطلاق هذه الصفة من غير تأویل و انه استواء الذات علی العرش لا علی معنی القعود و المماسه و لا علی معنی العلو و الرفع، خلافاً للمعتزله فی قولهم: معناه الاستيلاء و الغلبة، و خلافاً للاشعریه فی قولهم: معناه العلو من طریق الرتبة و المنزلة و العظمة و القدرة، و خلافاً للكرامية و المجسمه، ان معناه المماسه للعرش بالجلوس عليه...» (المعتمد، ص ۵۴).

س ۵۲ / يتجلى... ضاحكاً

در باره خندیدن خداوند در روز قیامت احادیث متعددی در کتب حدیث نقل شده است. نظر مؤلف در اینجا ظاهر آن به حدیثی است که ابوموسی اشعری آن را روایت کرده است. «قال رسول الله (ص): یجمع الله عزوجل الامم فی صعيد يوم القيامة... ثم یأتینا ربنا عزوجل و نحن علی مکان رفیع. فیقول من انتم؟ فنقول: نحن المسلمون. فیقول: ما تنتظرون؟ فیقول ننتظر ربنا عزوجل. قال: فیقول هل تعرفونه ان رأیتموه؟ فیقولون: نعم، فیقول: کیف تعرفونه ولم تروه؟ فیقولون: نعم، انه لا عدل له. فیتجلی لنا ضاحكاً...» (مسند احمد، ج ۴، ص ۴۰۷). درباره عقیده حنا بله به خندیدن خدا بنگرید به المعتمد، ص ۵۹ و العقیده الواسطیة، ص ۱۲ (ابن تیمیة در این کتاب حدیثی هم درباره تعجب کردن خداوند نقل کرده است: «عجب ربنا من قنوط عباده...»). اشاعره معتقد بودند که خندیدن خدا (ضحك) را در این گونه احادیث باید تأویل کرد. بنگرید به مشکل الحدیث و بیانه، از ابو بکر بن فورک، به تصحیح و تعلیق موسی محمد علی (بیروت [بی تا]، ص ۶۸-۶۶). درباره احادیث مربوط به تعجب خدا و تأویل آنها از دیدگاه اشعری بنگرید به همین کتاب، ص ۹۵-۹۴.

س ۵۵-۵۳ / هل... الفجر

این حدیث به چندین روایت از قول ابوهریره نقل شده است. مثلاً در یکی از این روایات آمده است: «ینزل الله عزوجل کل لیلۃ إلی سماء الدنيا لنصف اللیل آخر أولثلث اللیل آخر. فیقول: من ذا الذی یدعونی فاستجیب له، من ذا الذی یسألنی فاعطیه من ذا الذی یتستغفرنی فاعفر له حتی یطلع الفجر» (مسند احمد، ج ۲، ص ۵۰۴). و نیز بنگرید به صفحات ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۲، ۴۱۹، ۴۸۷. در مورد عقیده حنا بله در این خصوص بنگرید به المعتمد، ص ۵؛ العقیده الواسطیة، ص ۱۲.

س ۵۶ / أو تأویل

کسانی که معتقد بودند نزول خداوند را باید تأویل کرد اشاعره بودند، چنانکه ابن فورك حديث «ان الله تعالى ينزل الى السماء الدنيا» را جزو احاديثی ذکر کرده است که ظاهر آن موهم تشبیه است و لذا باید آن را تأویل کرد (بنگرید به مشکل الحديث و بیانه، ص ۱۰۳-۹۹).

س ۴۳-۵۶ / وان الله استوى... مبتدع ضال

این بخشها را ابن تیمیه به دنبال جملات فقره ۲ در یکی از رسائل خود (مجموعه الرسائل والمسائل، به کوشش محمد رشیدرضا، ج ۱، ص ۲۱۳) بدین صورت نقل کرده است:

وقال الشيخ العارف معمر بن احمد، شيخ الصوفيه، في هذا العصر، «احببت ان اوصي بوصية من السنة واجمع ما كان عليه اهل الحديث واهل المعرفة والتصوف من المتقدمين والمتأخرين»، فذكر اشياء من الوصية، إلى أن قال فيها: «وان الله استوى على عرشه بلا كيف ولا تأويل، والاستواء معقول والكيف مجهول وانه مستو على عرشه، بان من خلقه والخلق بانون منه بلا حلول ولا مازجة ولا ملاصقة وانه عز وجل سمع علم خبير ضاحكاً وينزل كل ليلة إلى سماء الدنيا كيف شاء بلا كيف ولا تأويل ومن أنكر النزول أو تأول فهو مبتدع ضال».

س ۵۷ / ان المؤمنین یرون الله

در باره این بحث و به طور کلی بحث رؤیت خدا در آخرت نزد اهل حدیث بنگرید به مقاله نگارنده: «رؤیت ماه در آسمان»، بخش ۳. نشر دانش، سال دهم، شماره ۳، ص ۱۶ به بعد.

س ۶۲ / عذاب القبر...

عذاب قبر را معتزله انکار می کردند ولی حنابله، به خلاف ایشان، آن را حق می دانستند. حنابله به فشار قبر (ضغطة القبر) نیز قائل بودند و در این مورد حدیثی از سعد بن معاذ روایت می کردند: «وان للقبور ضغطة وغيره» (المعتمد، ص ۱۷۸-۹). در مورد تکبیر و منکر نیز حدیثی نقل می کردند از ابوهریره که می گوید: «اذا قبر احدکم أو الانسان، آتاه ملکان أسودان أزرقان يقال لاحدهم المنکر و الآخر النکیر...» (همان).

س ۶۶ / وان الحوض...

در باره احادیث مربوط به حوض و وسعت آن و تعداد ابرقیهای آن بنگرید به: مسند احمد، ج ۳، ۲۲۵، ۲۳۰؛ ج ۴، ص ۱۴۹، ۱۵۴؛ ج ۵، ص ۱۴۹. همچنین بنگرید به المعتمد، ص ۷-۲۰۶. عبدالقادر گیلانی نیز در الغنیه احادیث مربوط به حوض را نقل کرده است، از جمله این حدیث را که درباره وسعت حوض است: «حوضی ما بین عدن و عمان».

س ۶۹ / وان شفاعة...

در باره عقیده حنابله درباره شفاعت انبیاء عبدالقادر گیلانی (الغنیه، ص ۷۰) و ابن تیمیه (العقیده الواسطه، ص ۱۹) به تفصیل بیشتر سخن گفته اند.

س ۷۱ / وان الصراط...

در باره اوصاف صراط در قیامت احادیث متعددی هست. یکی از آنها که مضمون آن به مطالب فوق نزدیک است، حدیثی است که احمد بن حنبل به دنبال حدیث رؤیت ماه از قول ابوسعید خدری روایت کرده است. «... قال: ثم يوضع الصراط بين ظهري جهنم والانبیاء بناحتیه... وانه لدحض مزله وانه للکلاب وخطاطیف» (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷). در روایتی دیگر آمده است «... يوضع الصراط بين ظهري جهنم عليه حسك كحسك السعدان، ثم يستجيز الناس...» (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۱). برای توضیح بیشتر درباره عقیده حنابله در این خصوص بنگرید به الغنیه، ص ۷۰ و العقیده الواسطیه، ص ۱۹-۱۸.

س ۸۲ / وان قوماً یخرجون من النار

حنابله معتقد بودند که اهل دوزخ را، اگر ذره ای ایمان داشته باشند، از آتش بیرون می آورند. در این باره ابن حنبل

در مسند خود احادیثی از ابوسعید الخدری نقل کرده است. یکی از این احادیث درباره صراط است و قبلاً ما آن را نقل کردیم (یادداشت، س ۷۱). در این حدیث آمده است: «... فیستخرجونهم منها فیطرحون فی ماء الحیاة». قبل «یا رسول الله، و ما الحیاة؟» قال: «غسل اهل الجنة». و سپس در دنبال آن آمده است: «فینبتون نبات الزرعة و قال مره فیه کما تنبت الزرعة فی غناء السیل، ثم یشفع الانبیاء فی کل من کان یشهد أن لا اله الا الله مخلصاً، فیخرجونهم منها». قال: ثم ینحنن الله برحمته علی من فیهما فماترک فیهما عبداً فی قلبه مثقال حبة من ایمان الا اخرجه منها». (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲). و باز در روایتی دیگر از ابوسعید الخدری آمده است: «... فبقول الله عزوجل: أنظر و ما من کان فی قلبه زنة دینار من ایمان فاخرجه. قال: فیخرجون. قال: ثم یقول: من کان فی قلبه زنة قیراط من ایمان فاخرجه. قال: فیخرجون. قال: ثم یقول: من کان فی قلبه مثقال حبة خردل من ایمان فاخرجه. فیخرجون... قال فیخرجون من النار فیطرحون فی نهر، یقال له نهر الحیوان. فینبتون کما تنبت الحب فی حمیل السیل...» (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷).

س ۸۸ / قبض قبضة...

در این باره حدیثی هست که ابن حنبل نقل کرده است: «ان الله عزوجل قبض قبضة بيمينه و قال هذه لهذه و لا ابالی و قبض قبضة أخرى بیده الاخری جل و علا فقال هذه لهذه و لا ابالی فلا أدری فی أی القبضین أنا» (مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۷ و نیز ۱۷۶ و ج ۵، ص ۶۸).

س ۹۰ / اربع آیات

آیاتی را که حنبله در این مورد بدان استناد می کردند ابن الفراء در فصلی که درباره جاودان بودن بهشت و دوزخ است نقل کرده است. «... و انهما لا یفنیان... و الدلالة علیه قوله تعالی: أکلها دائم و ظلها (۳۵:۱۳) و قوله: «و ظل ممدود» (۳۰:۵۶) و وصفه بأنها «دار الخلد» (۲۸:۴۱)، فلو کانت تفتی کان أکلها و ظلها فانیاً منقطعاً، و قال تعالی «لا مقطوعة و لا ممنوعة» (۳۳:۵۶) و قوله تعالی «عطاءً غیر محذون» (۱۰۸:۱۱) (المعتمد، ص ۱۸۱).

س ۹۱ / فنفخ فیه...

اشاره است به آیه‌های «فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین، فسجد الملائكة کلهم اجمعون» (۲۹:۱۵ و ۳۰).

س ۹۲ / و اتخذ ابراهیم خلیلاً

اشاره است به آیه ۱۲۹ از سوره نساء.

س ۹۴ / دابة الارض و...

ظهور دابة الارض و دجال و مأجوج و طلوع خورشید از مغرب همه از آیات آخر الزمان است که در کتب حدیث احادیث متعددی درباره آنها نقل شده است. از جمله: «لا تقوم الساعة حتی تکن عشر آیات: طلوع الشمس من مغربها و الدجال و الدابة و مأجوج و مأجوج و خروج عیسی بن مریم (ع) و ثلاث خسوف...» (ابن ماجه، کتاب الفتن، ص ۲۸).

س ۹۸ / اسرى به

اشاره است به آیه «سبحان الذی أسرى بعیده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» (۱۰:۱۷).

س ۱۰۱ / المسح علی الخفین.

مسح از روی کفش یا موزه (خف) در وضو موضوعی است که در کتب حدیث اهل سنت چندین حدیث درباره آن نقل شده است و تعداد این احادیث در مسند احمد ظاهراً از همه بیشتر است. حدیثی که در اینجا مورد نظر است از قول عایشه است. «... عن شریح من هانی، قال: سألت عائشه رضی الله عنها عن المسح علی الخفین. فقالت: سل علیاً، فهو اعلم بهذا منی. هو کان یسافر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم. فسألت علیاً رضی الله عنه. فقال: قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ للمقيم يوم وليلة وللمسافر ثلاثة أيام ولياليهن» (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۹ و نیز بنگرید به ص ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۶؛ ج ۴، ص ۲۴۰؛ ج ۵، ص ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵؛ ج ۶، ص ۲۷). اما شیعه چنین مسیحی را جایز نمی‌دانند و به قول حضرت علی (ع) استناد می‌کنند که فرمود: «ما ابالی امسح علی الخفین...»

س ۱۱۰ / السکوت مما شجر

حنابله درباره لزوم این سکوت احادیثی داشتند، از جمله «ایاکم و ما شجر بین اصحابی...» (الغنیه، ص ۷۹).

س ۱۲۹ / فالاکابر من العشرة

مراد عشره مبشره است. بنگرید به فقره ۸ در بالا و توضیح آن.

س ۱۳۱-۲ / اصحابی کالتجوم

این حدیث و حدیث ماقبل را موفق الدین بن قدامه (ف ۶۲۰) در تحریم النظر فی کتب اهل الکلام همراه با احادیث دیگر درباره فضایل صحابه نقل و عقیده حنابله را بیان کرده است (تحریم النظر، به تصحیح جورج مقدسی، کمبریج، ۱۹۸۵، ص ۲۰ و ۲۱). همچنین بنگرید به الغنیه، ج ۱، ص ۷۹-۷۸؛ العقیده الواسطیه، ص ۲۷-۲۳. این حدیث در تفسیر منسوب به امام صادق (ع) نیز نقل شده است (مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، گردآوری نصرالله پورجوادی، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۴۵).

س ۱۵۳ / ابو عبدالله... بن منده

درباره ابن منده و استادان و پیشوایان دیگر مؤلف که در اینجا معرفی شده اند بنگرید به مقاله نگارنده: «ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی»، معارف، دوره ششم، شماره ۱ و ۲، فروردین - آبان ۱۳۶۸.

س ۱۶۷ / الكرسي...

این حدیث را با این روایت ندیدم. روایت مشابه آن در الغنیه (ص ۷۲) چنین آمده است: «اذا كان يوم القيامة نزل الجبار على عرشه و قدامه على الكرسي».

س ۱۶۸ / يضع قدمه

روایت احمد بن حنبل از این حدیث بدین گونه است: «... فيضع قدمه عليها فتزوي فتقول قدي قدي» (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳). این حدیث را ابن تیمیة در العقیده الواسطیه (ص ۱۳) چنین روایت کرده است: «لا تزال جهنم يلقى فيها وهي تقول: هل من مزيد؟ حتى يضع رب العزة فيها رجله (و فی رواية: عليها قدمه) فينزوي بعضها الي بعض، فتقول: قط قط». این حدیث از نظر اشاعره از جمله احادیثی است که موهم تشبیه است و لذا باید آن را تأویل کرد. از برای تأویل این حدیث توسط یکی از اشاعره اصفهانی الاصل به نام ابن فورک (متوفی ۴۰۶) که معاصر ابومنصور بوده است. بنگرید به مشکل الحدیث و بیانه، ص ۶۴-۶۱.

س ۱۶۹ / خلق آدم على صورته

این حدیث معروف در اکثر کتب حدیث نقل شده است. مثلا بنگرید به مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۴.

س ۱۷۰ / القلوب بين اصبعين

بنگرید به مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۸، ۱۷۳؛ ج ۶، ۱۸۲، ۲۵۱، ۳۰۲، ۳۱۵. برای تأویل این حدیث مطابق مذهب اشعری بنگرید به مشکل الحدیث و بیانه، از ابن فورک، ص ۸-۱۱۶.

س ۱۷۱ / يضع السموات

این حدیث را بدین صورت در کتب حدیث نیافتیم. ولی در صحیح بخاری، در کتاب التوحید (ج ۹، ص ۵۱-۱۵۰) آمده است که «ان يهودياً جاء الى النبي (ص) فقال: يا محمد، ان الله يُمسك السموات على اصبغ والارضين على اصبغ والجبالي على اصبغ والشجر على اصبغ والخلائق على اصبغ، ثم يقول انا الملك، فضحك رسول الله حتى

بَدَتْ نَوَاجِذَهُ تَمَّ قَرَأَ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» و سپس بنا بر روایتی دیگر می گوید که حضرت خندید و سخن او را تصدیق کرد، «فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَعْجَباً وَ تَصَدِيقاً لَهُ.»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی